



آرزوهای خیابانی

مجموعه داستان کوتاه / نویسندگان معاصر

عنوان و نام پندآور : آرزوهای خیابانی: مجموعه داستان کوتاه نویسندگان معاصر/ نویسندگان
منصوره کریمیان ... [و دیگران].
مشخصات نشر : تهران: هنر پارینه: ماهیه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری : ۷۲ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.
شابک : ۱۰۰۰۰۰ ریال : 4-67-5981-600-978
وضعیت فهرست نویسی : فیا
یادداشت : نویسندگان منصوره کریمیان،، فاطمه شادی، عباس نامدار، مریم اصغری،
مرضیه کریمیان، الهام لقای زاده
موضوع : داستان های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها
موضوع : Short stories, Persian -- 20th century -- Collections
شناسه افزه : کریمیان، منصوره، ۱۳۷۴ -
رده بندی جنگه : /۴ ۱۳۹۵۴۲۴۹۳
رده بندی دیویی : ۶۸ ۱۳۶۸
شماره کتابشناسی : ۴۳۲۱ ۷۲
ملی :

عنوان: مجموعه داستان کوتاه آرزوهای خیابانی

نویسندگان: منصوره کریمیان، فاطمه شادی، عباس نامدار،
مریم انگوران اصغری، مرضیه کریمیان، الهام لقای زاده
ناشر: هنرپارینه با همکاری گروه پایان کارتن خوان
نویت چاپ: اول ۱۳۹۵ شمارگان: یک هزار نسخه
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان شابک : 4-67-5981-600-978

آدرس: تهران - خ انقلاب - خ فخررازی - پائین تر از تقاطع جاده زاهد - کوچه
مهر - پلاک ۳ - طبقه همکف
تلفن: ۰۹۱۲۱۰۵۹۰۶۲-۶۶۴۱۱۰۵۶ -

فهرست

پیشگفتار

۵

مریم انگوران اصغری

فریب . خدا بزرگه . خیال . هستی به . مین . هم لایق نیست .

۱۹

فاطمه شادی

دوستی زلال . وسوسه . اعتراف . فال روز .

۳۲

الهام لقایی زاده

دخترک تصنیف دلت چند . سین مثل سیاه . پیکان آلبالویی ، مهمان ناگاه .

۴۶

منصوره کریمیان

بازنده . گلهای معصوم . یاررفته . پسر

۵۳

مرضیه کریمیان

گل سرخی در زمستان . راه روشن . روشنگر . نظریه زمان

۶۶

عیاس نامدار

قهرمان در خیابان . حسرتی . دود و داداش .

پیشگفتار

مرا به یاد بیاور...

در لحظه‌ی خوابیدن که پراز گرما است. و در لحظه‌ی خوردنت که پراز سیری است.

مرا بین، آن دم که می‌آشامی و من در رودخانه‌ی تشنگی شنا می‌کنم.

به من: آموز؛

در مس تیره بطلالت، بدون پرواز پر سه می‌زنم.

دستانم ابگ.

هر چند این حالت - پنج انگشت دیگرم، کثیف شده‌اند.

عصایی برای برخاستن در سحرگاه برای بلند شدن تاب ندارم. می‌خواهم و نمی‌توانم.

گویایم و خاموشم: زبانم شده...

مرا ز تو توقع روزی بیشتر زنده اندن است.

بگذار نفس‌هایم از درونی پاک، روی چشم‌هایم بی‌مهری‌هایم بخار کنند.

و... تو روی آن بخار بنویس:

دیدنی توانستی...

آری به وسعت شیشه بنویس دیدنی توانستی...

و من آواز خوان می‌گویم:

این منم...

خواهی دید که؟

روزی در میان رویاهای خاموشم فانوسی خواهم یافت و کورسوی روشنی را که در دور

دست می‌بینم دنبال خواهم کرد. ناله‌های فرو رفته در سکوت را فریاد خواهم زد و از پس

شیشه بخار گرفته قلبم دنیا را جور دیگری خواهم دید...

آنوقت مثل پرنده‌ای بی‌بال خود را به بلندترین نقطه خواهم رساند و به امید پرواز، خواهم

پرید...

باشد که در ورزش نسیم در میان رقص قاصدک‌ها، به دنیای بهتری دست یابم...